

درس هشتم: سفر به بصره

عاجزی: ناتوانی، درماندگی

ماننده: شبیه (از برهنگی و عاجزی به دیوانگان ماننده، بوریم)

گرما به: حمام

باشد که: به آن امید، شاید که

(می‌فواستم که در گرما به روم، باشد که گرم شوم که هوا سرد بود)

لنگ: ازار، لباس حمام، جامه‌ای که در حمام به کمر بندند.

پلاس*: نوعی گلیم کم‌بها، جامه‌ای پشمینه و ستر که درویشان پوشند.

(من و برادر هر یک لنگی کهنه پوشیده بوریم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما)

خورجینک*: خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است.

درمک: پول نقره‌ای کم

(فوربینگی بود که کتاب در آن می‌نهادم بفروشم و از بوی آن درمکی پند، سیاه در کاغذی کردم)

دم: نفس، لحظه، وقت (دمک: چند لحظه کوتاه)

شوخ*: چرک، آلودگی

(باشد که ما را درمکی زیادت در گرما به بگذارد که شوخ از خود باز کنیم)

دررویم: داخل شویم، وارد شویم. (امروزه کنایه از فرار کردن)

(نگذاشت که ما به گرما به در رویم)

باز شدن: رفتن (ما به گوشه‌ای باز شدیم)

مُکاری*: کرایه‌دهنده اسب، الاغ و مانند آنها، چاروا دار. [مکاری: فریبکاری]

دینار: سکه طلا (درهم: درم، سکه نقره)

مغربی*: مربوط به مغرب (کشورهای شمالی آفریقا جز مصر؛ امروزه مراکش، کشوری در

شمال غربی قاره آفریقا)، در مورد طلا مجازاً به معنی «مرغوب» به کار رفته است.

(مکاری از ما سی دینار مغربی می‌فواست، و هیچ پاره نداشتیم)

مَلِک: پادشاه، حاکم

اهل: شایسته

فضل: فرونی، برتری، دانش، حکمت («بخشش» و «نیکویی» هم معنی می‌دهد)

(وزیر ملک اهواز، او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب)

گرم: جوانمردی، بخشش (هم‌خانواده کریم و تکریم)

تمام: کامل (کرمی تمام داشت)

پارسی: ایرانی

اهل فضل: فاضل، دانشمند

صحبت: دوستی، هم نشینی

(مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود. آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی)

دست‌تنگ: فقیر، نیازمند (کنایه)

وُسعت: توان مالی، توانگری

مرمت*: اصلاح و رسیدگی (مرمت کردن*: بهبود بخشیدن، اصلاح کردن) [هم‌خانواده ترمیم]

(این مرد پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.)

برنشتن: سوار شدن (پنان که هستی برنشین و نزدیک من آی)

رُقعه*: نامه کوتاه، یادداشت (رقعه‌ای نوشتم و عزری خواستم)

عَرَض: قصد، هدف، مقصود (قَرَض: وام، دین)

بی‌نواپی: فقر و تهی‌دستی

دویم: دوم

همانا: حتماً، یقیناً

مرتبه: رتبه، درجه

(غرض من دو چیز بود: یکی بی‌نواپی، دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا در فضل مرتبه‌ای است زیادت)

قیاس کردن*: حدس و تخمین زدن، برآورد کردن، سنجیدن

اهلیت*: شایستگی، لیاقت

(چون بر رُقعه من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت پیست.)

در حال*: فوراً، بی‌درنگ

تن‌جامه: لباس (در حال سی‌دینار مغربی فرستاد که به بهای تن‌جامه بدهید)

ادیب*: سخن‌دان، سخن‌شناس

فاضل: حکیم، دانشمند

نیکومنظر*: زیبارو، خوش‌چهره

متواضع: باادب

(مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکومنظر و متواضع دیدم و متدین و فوش سفن)

بازگرفتن: پذیرفتن، نگاه‌داشتن (ما را به نزدیک فویش بازگرفت)

کرای*: کرایه

اعرابی: عرب بیابانی

(آته آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت ... بفرمود تا بدو دارند)

تبارک و تعالی: بزرگ و بلند مرتبه

دین*: وام

فرج*: گشایش، گشایش در کار و از میان رفتن غم و رنج

دهاد: فعل دعایی معادل دهد

به حق الحق و اهل: سوگند به خدا و بندگان شایسته‌اش

(فرای تبارک و تعالی همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد به حق الحق و اهل)

انعام: نعمت دادن، بخشش، احسان (انعام: چهارپایان)

اکرام: بزرگداشت، گرامیداشت، بخشش، احترام (هم‌خانواده کرم، تکریم، کرامت)

گسیل کردن*: روانه کردن، فرستادن کسی به جایی

کرامت: سرافرازی، بزرگی، عزت

فراغ*: آسایش و آرامش، آسودگی [فراق: دوری، جدایی]

(ما را به انعام و اکرام به راه دریاکسیل کرد چنان که در کرامت و فراغ به پارسی رسیدیم)

عزوجل: گرامی و بزرگ، عزیز و بزرگوار

(فرای عز و جل از آزاد مردان، فشنور باد)

دنیاوی: دنیوی، مادی، مجاز از مال و دارایی

(بعد از آنکه مال دنیاوی ما نیک شده بود...)

چندان که: تا آن زمان که

شدیم: رفتیم

دلاک*: کیسه کش حمام، مشت و مال دهنده

قیم*: کیسه کش حمام، سرپرست

در آمدن: آمدن، وارد شدن

(پندان که ما در حمام شریم، و دلاک و قیم در آمدند و فرمت کردند)

مسلخ: رخت کن حمام

(هر که در مسلخ گرمابه بود همه بر پای فاسه بودند و نمی نشستند)

تازی*: عرب (زبان تازی* : زبان عربی) (من به زبان تازی گفتم:.....)

شدت: سختی، عذاب

فضل: بخشش، کرم، نیکویی (برتری، دانش و حکمت هم معنی می دهد)

کردگار: آفریننده

جل جلاله و عم نواله*: شکوه او بزرگ و لطف او فراگیر است.

تعالی: برتر، بلند مرتبه

رحیم: بخشایشگر

(این فصل را بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت

کردگار جل جلاله و عم نواله، ناامید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.)

تحول: دگرگونی (واژه ها در گذر زمان دچار تحول معنایی می شوند.)

درس هشتم: شبی در کاروان

شوریده*: کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف
(شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، نعره‌ای برآورد و راه بیابان گرفت)

غوک*: قورباغه

بهایم*: جمع بهیمه، چارپایان

بیشه*: جنگل کوچک، نیزار.

(بلبلان را دیدم که به تالش درآمده بودند از درخت و کلبان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه.)

مروّت*: جوانمردی، مردانگی

تسبیح*: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن.

(اندریشه کردم که مروّت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت، ففته)

گروه‌های مهم املائی

*برهنگی و عاجزی - جامه‌ای پشمینه و سِتبر - لُنگ و پلاس - مُکاری و چاروادار - سی دینار مغربی - ابوالفتح علی بن احمد - اهل فضل - رُقعه و نامه - قصد و غَرَض - قَرَض و دین - مرتبه‌ای زیادت - حدس و قیاس - اَهلیت و لیاقت - بهای تن جامه - فاضل و متواضع - کرای (کرایه) شتر - تبارک و تعالی - اِنعام و اِکرام - گسیل و روانه - فراغ و آسودگی - خدای عَزَّ و جل - خشنود و راضی - دَلّاک و قِیم - مَسَلخ گرمابه - برپای خاسته بودند - زبان تازی - جَلّ جلاله و عَمّ نواله -

*عاشق و عارف - غوک و قورباغه - بهایم و چارپایان - بیشه و نیزار - مروّت و مردانگی - مدهوش و حیران - طاقت و هوش - جهل و غفلت - تسبیح و ستایش

گروه‌های مهم املائی

سفرنامه: ناصر خسرو (حکیم ابومعین ناصر خسرو قبادیانی، سراینده قرن پنجم)

گلستان: سعدی